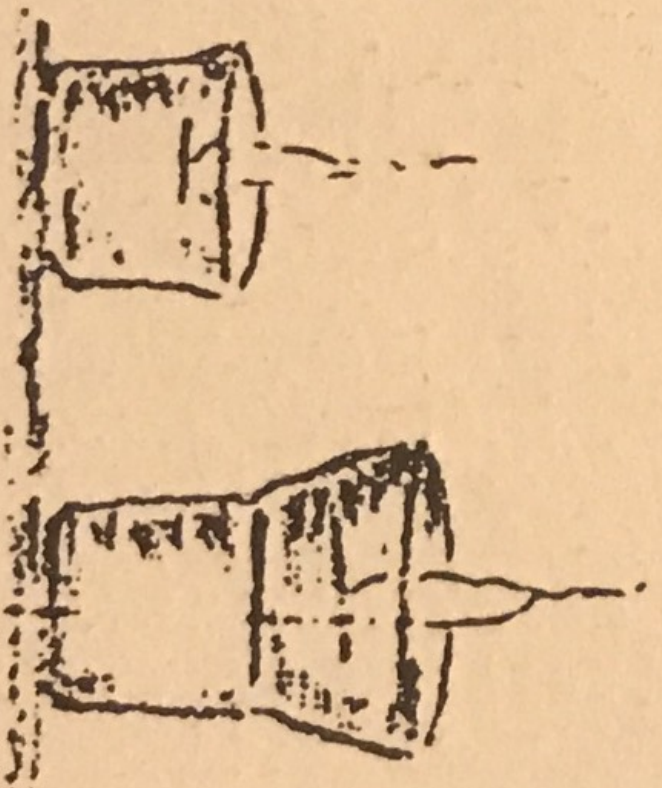
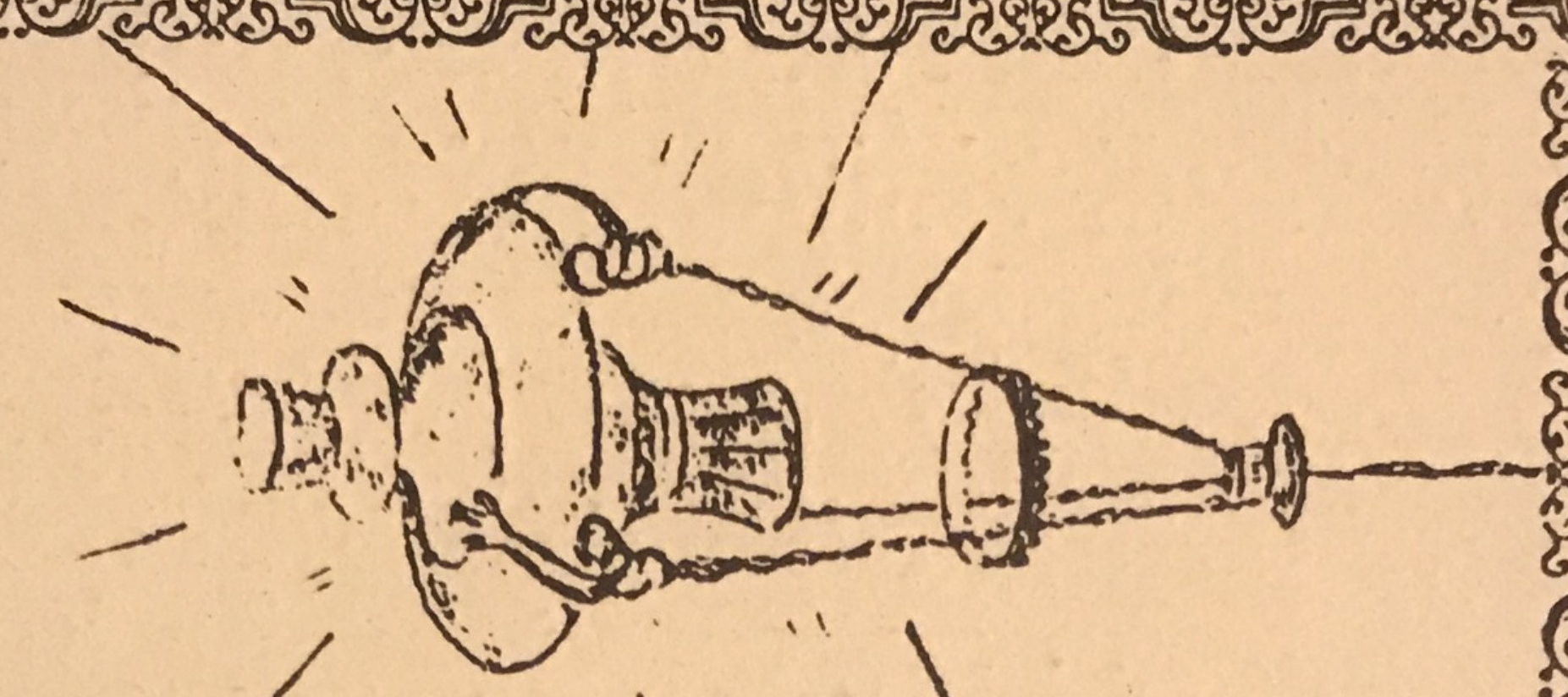
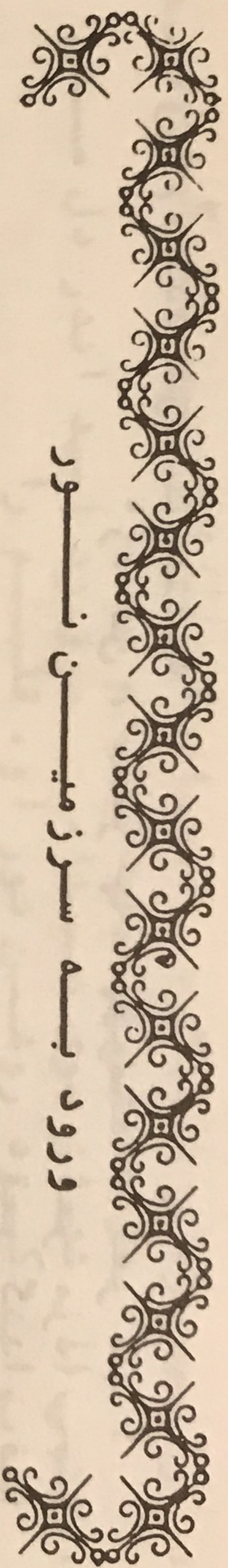


سوی زمین نو



بسوی سرزمین نور

شعر از پیروین



ورود به سرزمین نـور

من چه بودم؟ یک کسی گم کرده راه
روزگاری تیره و تاریک و بد، غرق گناه
در حصار وادی تلخ گناه
در میان مرداب کف کرده سیاه
در کویر شور و پهن و بیگران
من چه بودم؟ من کجا بودم؟
تمرین و تکرار... تمرین و تکرار هنر گمراهی

* * * * *

همه دنیا بود و هر چه که در آن!
تسب و تاب و حرارت و شورم! تنگ
تسب تا ریک است و راهم چنان تنگ
مست می، مست گناه، مست شرنگ .
من چه بودم؟ من کجا بودم؟ چه میگردم؟
تمرین و تکرار... تمرین و تکرار هنر بد مستی

* * * * *

دست و پام ، بند شریعت بستیه

ره من ، بقعر چاه پیوسته . قعر کجا ؟

قعر مرداب بلا
قعر گنداب فنا

هرچه بیشتر ، کردم تلاش ، در دین خود بهر نجات
فرا تر بلجن فرو و فتم

چونکه دینم ، پرز نیرنگ و ریا
آن مراسم ، آن دیانت مرا نجات نداد

من که بودم ؟ من چه بودم ؟ چه بودم ؟
تمرین و تکرار ، تمرین و تکرار هنر نیرنگی
در شریعت ریاستی

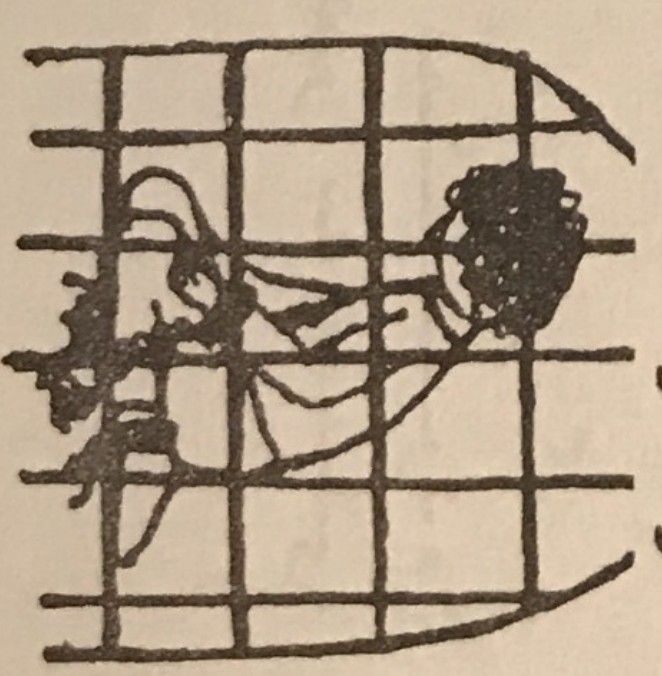
* * *

در وادی "زندگی" نزدیک بود فنا نجاتی از فنا نبوده ، نجاتی نبود

آدمیان زننده بودند ولی اسف آد میت مرده بود

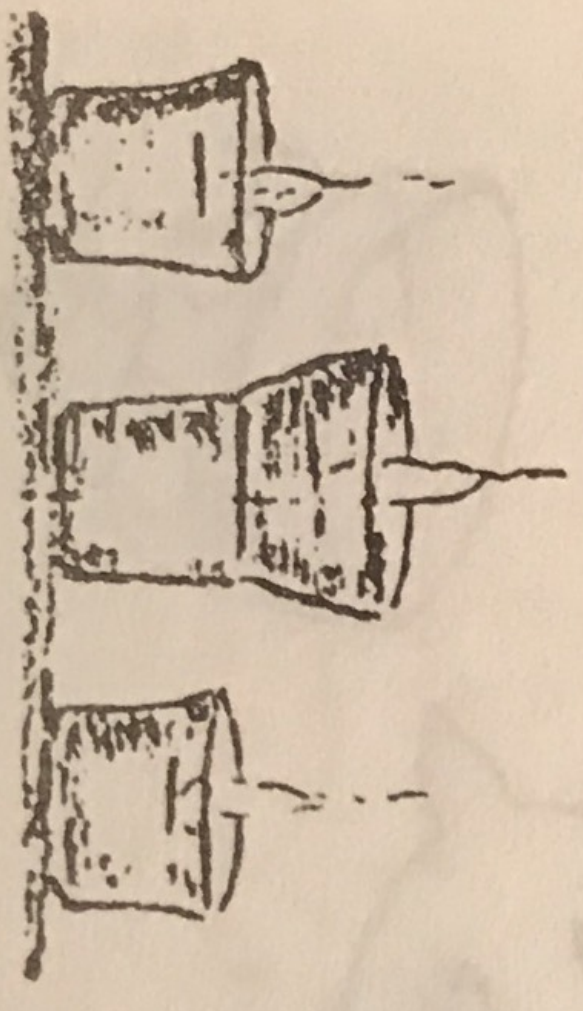
مرگ را میدیدم بچشم خود ، من چه بودم ؟ بسته در بند گناه
من چه بودم ؟ نیمه جانی مانده در ، آغوش شیطان سیاه
گم شده در راه او ، راه فنا
من چه بودم ؟ من کجا بودم ؟ چرا میگردم ؟
تمرین و تکرار تمرین و تکرار این مرگ سیه

* * *



در واپسین زمان تاریکی، انتهای کوره راه زندگی
 در میان ظلمت شکام سیاه
 روزنی باز شد از سوی خدایا، برق زد امید اندر دل ممن
 کرد روشن نور او، قلبم را از بیا بان فنا
 گویی که اوست ابا! مرا پیدا کرد... از بیا بان فنا
 آن شبان نیگویم، یافت مرا
 از توی، گمگشتگان
 از خراب آباد این دنیای بد
 "پسر یگانه و بیتار را، که پدر،
 مسح همی کرد، او را
 نور او بود که درخشید، که من دیدم آن - دست او بود که
 دست او بود که امید و شفا - ارمغان آورد مرا، گفت بیتا،
 بیا ما یوس نشو، هست امیاد
 امید رهائی از شب سیاه
 امید روشنی، صبح سفید

* * *



پدر مهربان "یسر" فرستاد پیشداد پیش من که بودم گرفتار در بندگانه

در خم و پیچ ره بسن بست

دست او داد شفا دردم را

عیسی آن کلام ملکوتی خدا.....

و عده اش بود، از اول همه حرفهای خدا

همچنان نرسور بود پیش پاهای لرزانم

چو چراغی به شبیره تاریکم

بمن او داد عجیب پیغامی، وعده نجات از بارگاه

وه عجب آن آسمانی کلام، دم او، بوی خدای امیرداد

نفس پاک مسیحکی خدای

نواای روح انگیز صدای پدر، بوی خوش تر از گل وجود یسر

تن خاکیم را جان داد و خوشبو نمود

بلبل قلبم را مسرت محبت کرد

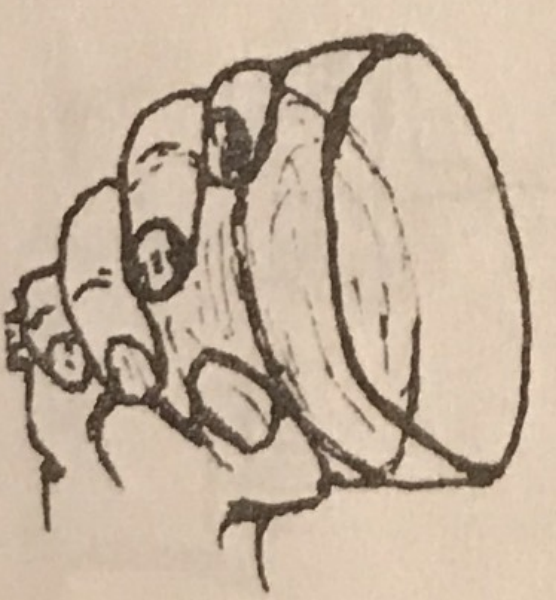
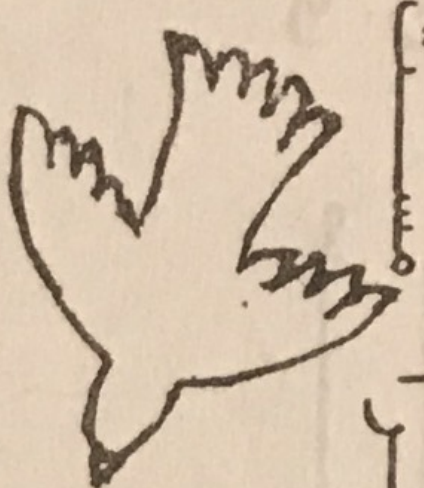
مست از باد رحمت خدای

مست از مستی سابقم جمدای

مست پاکیزگی از ننگ گناه

مست از روح مقدس

مست از روح خدای



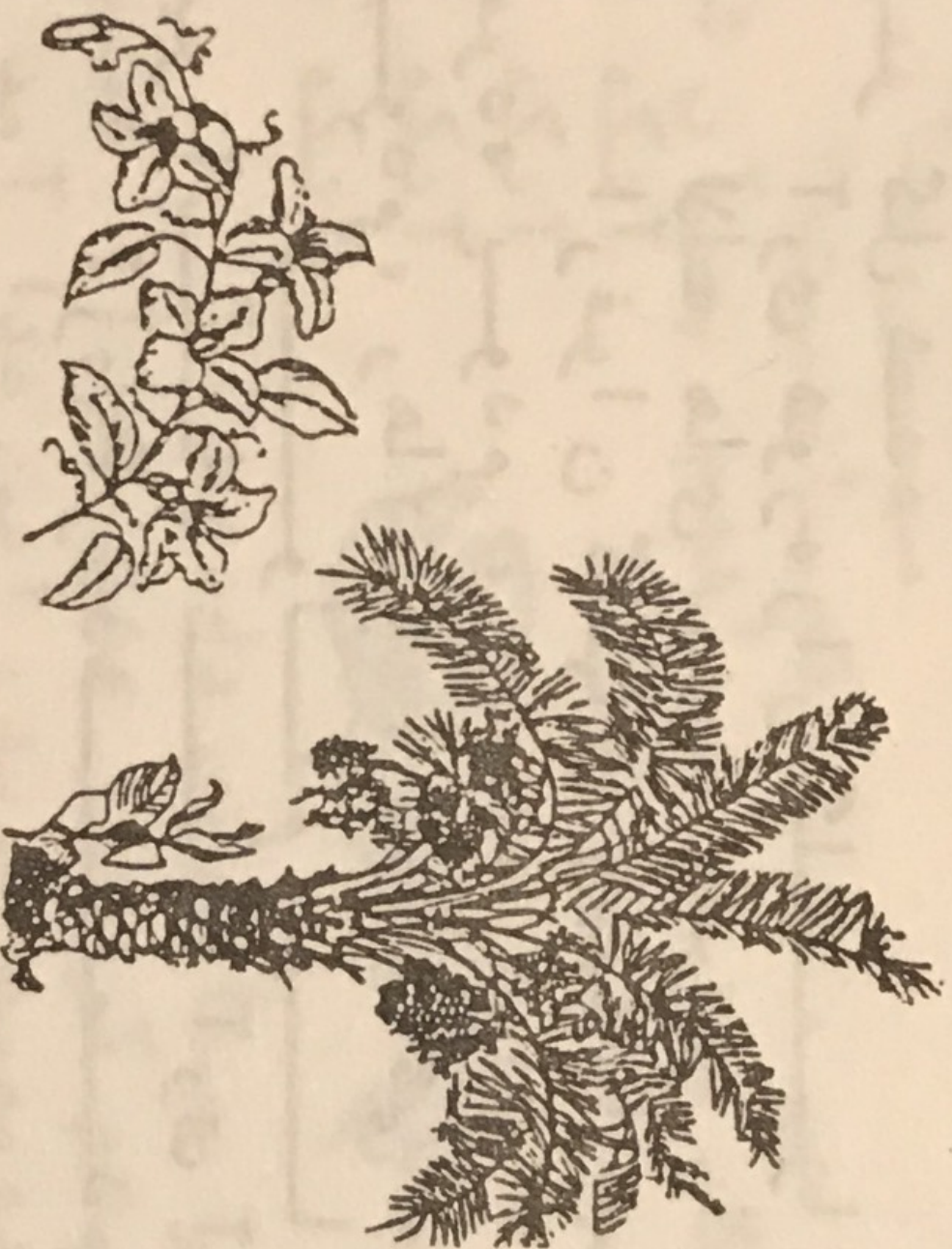
*

۴

*

*

دیدم ز عهای سرسبز خدا
دیدگانم باز شد ، چشمان من
توبه کردم ، که دگر گنج نروم
نروم دنبال کارهای گناه ، دنبال شیطان
سپاه



توبه کردم ، که دگر می نخورم
عقل و روح ، خودم را بدبیم بدستهای خدا
بلکه لبریزش کنم ، با فیض عیسی خدای
قلب خاکی خودم را پیر کنم

قایق شکسته عمرم ببین ، از توی امواج مرگ ، سوی ساحل نجاتم
آمده

در بیا با نهایی خشک این دلم ، در میان تب سوزان گناه ،
باران رحمت ، آب شیرین آّمده

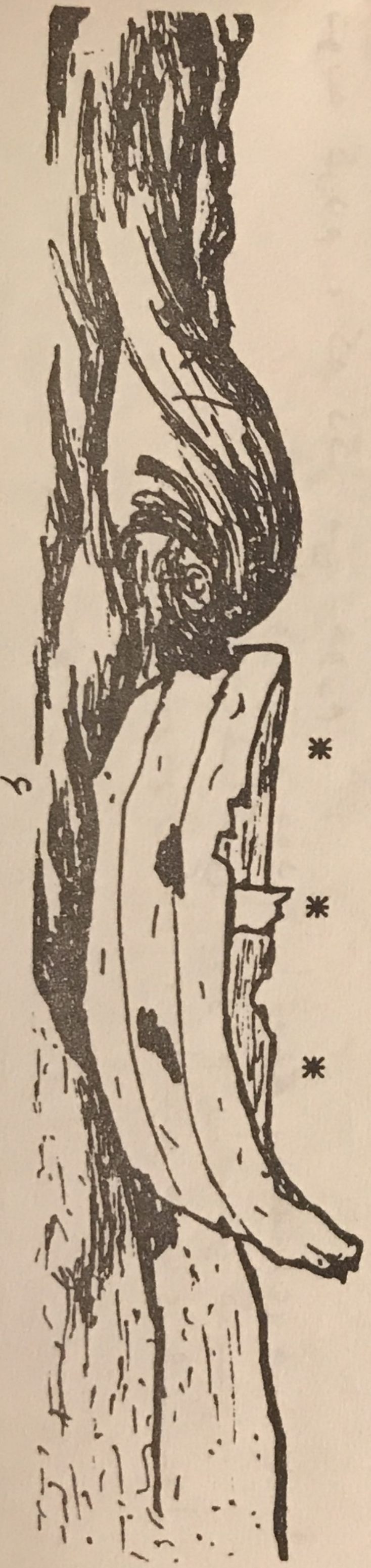
دانه های آن کلام عیسوی ، ریشه دوانیده بر قلب من
دسته دسته ، سینه ام پر گل شده

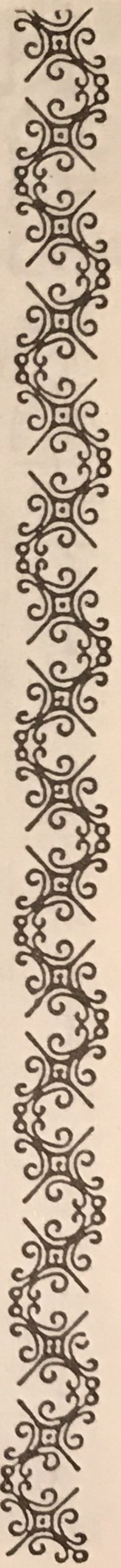
آری شوره زار گلزار شده
لاله های سرخ و قرمز را ببین
ارغوان گلهای زیبا را بچین

گم بودم ، پیدا شدم ، مرده بودم ، زنده شدم
زندانی بودم ، رها شدم ، بدنیا نی جدید وارد شد م ،

تولد م مبارک
کویبر آّبکاد شد م ، آری آزاد شد م
آری آزاد شد م

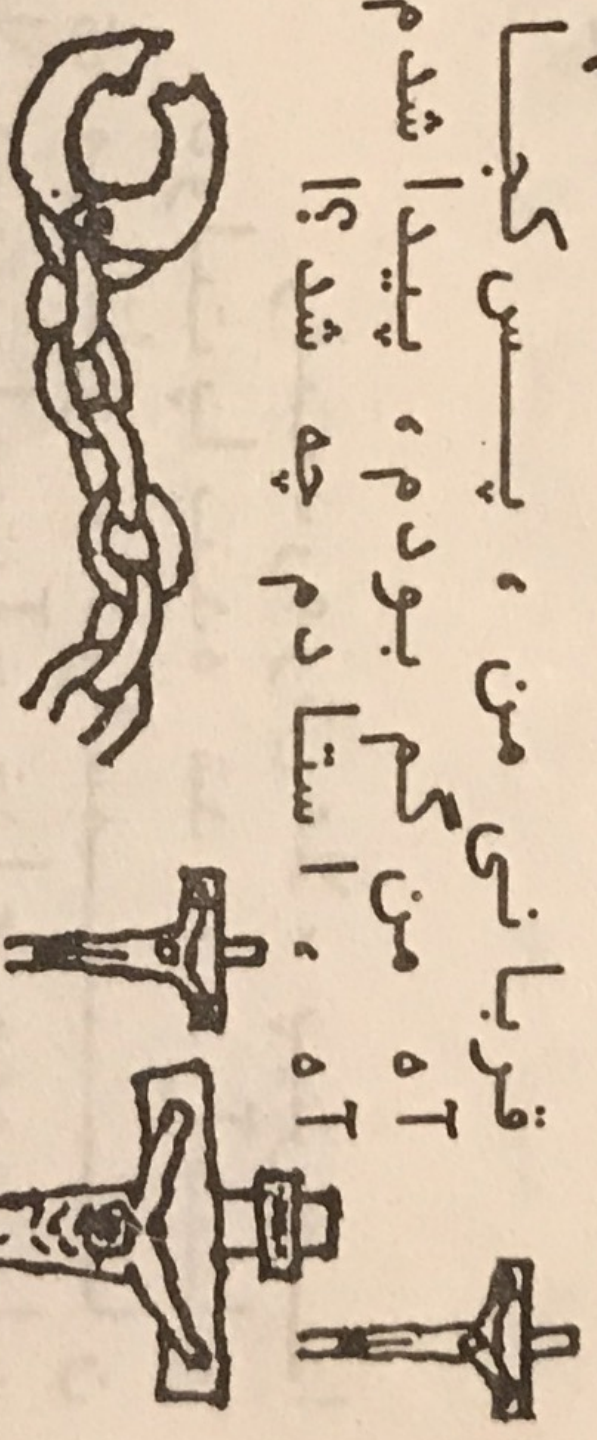
* * *





کنون که آزا د شدم ، پس گناها نم چه شد ؟ آن در دینها نم چه شد ؟
 کفاره بد مستی و بد کاری ، شبهه کاری تا ریکم چه شد ؟
 کاهن من ، پس کجاست ؟ تا بره خوش مرا ، پیش پای آن خدای
 مهربان قربان کند

قربانی من ، پس کجاست ؟
 آه من گم بودم ، پیدا شدم ، پس آن شبان من کجاست ؟
 آه ، استادم چه شد ؟
 آنکه راهم رانمود ؟
 آنکه اشکم را و دردم را زدود
 آنکه با من هم پیاله شد ؟



آنکه پر پیمانهای داده مرا ؟
 آنکه مستم کرده از عشق خدا ؟
 از میان آن پیرده معبد درید ، این صدا . آمد ، که گوشم آن شنید :
 گفت آنجاست ، بر روی صلیب ، بر روی صلیب ابا
 چرا بر روی صلیب ؟ چرا بر روی صلیب ؟
 چرا بر روی صلیب مجرمان ؟
 بی گناه ، بی گناه ؟

آری بی گناه ، پروانه وار بر آتش شمع گناه - جان فدا کردتا من
 آزا د شوم ، شوم آزاد ، ز چنگال گناه . کاهن من بره خوب خد

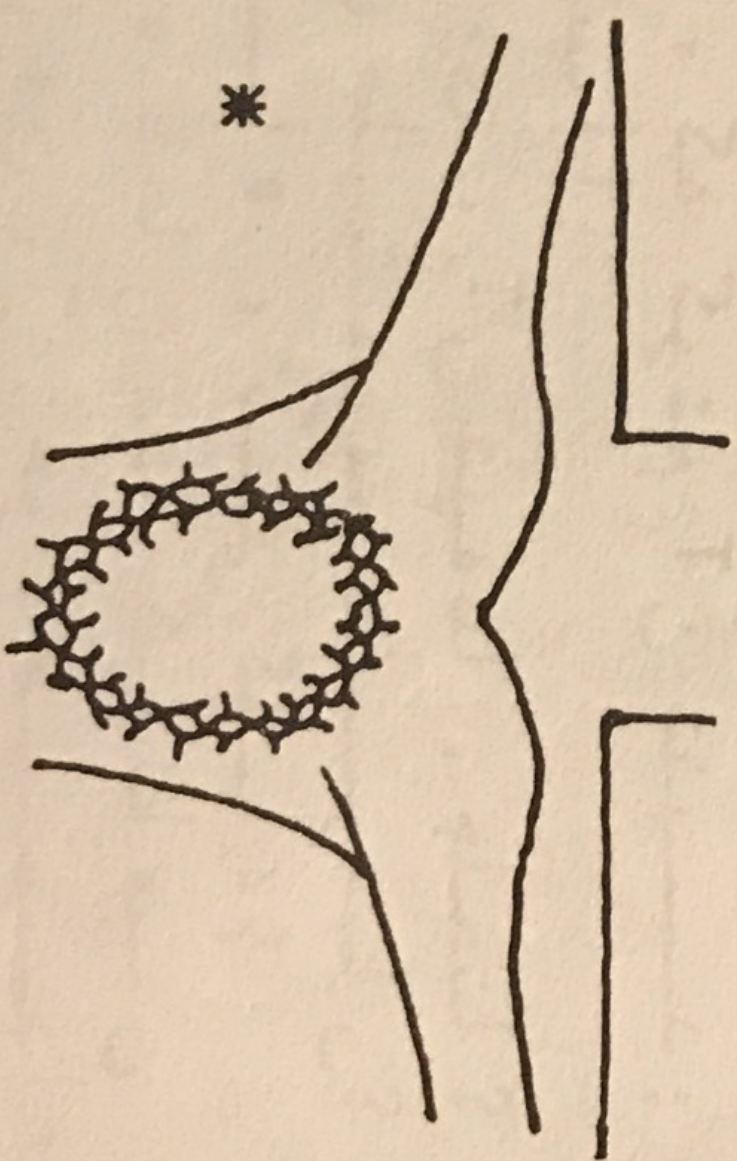
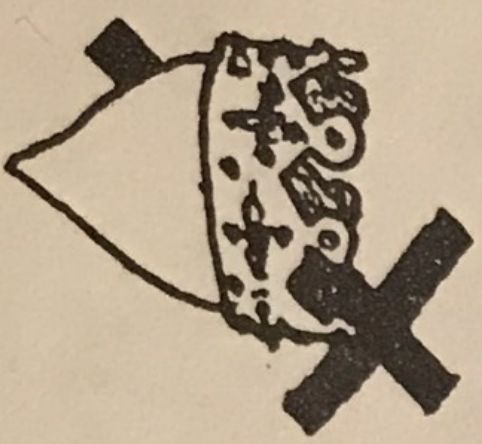
جای قربانی ، خودش کرده فدا . جان خود را بخاطر من داد - تا مرا
 آشتی دهد با آن خدا
 جان او فدا کرد ، بهر من - آری من مفت بدست آورده ام ، این تحفه
 صلح

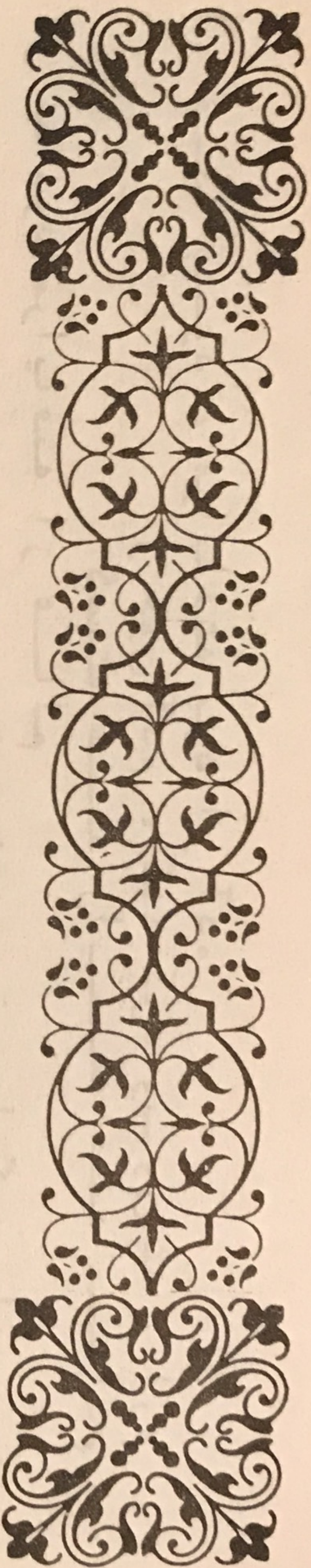
* * *

جان فدا کرد ، ولیکن زنده شد

رفت در عرش علا ، پیش خدا
 دولت پاینده شد ، در آسمان
 دست راست آن خدای مهربان ، در آسمان
 آری رفت در عرش علا دست راست آن خدای مهربان
 از همانجا نگاهم میکنند ، در آسمان
 من صدایش میکنم ، او شفاعت میکند
 اوجوا بم میدهد
 اونها هم میکنند
 او حکومت میکنند ، در آسمان

* * *





حال میدانم چرا ، کرده او جاننش فدا

چونکه او انسخان نبود

بلکه نوری از خدا ،

عیسی روحی از خدا ،

عیسی فرزند خدا ،

عیسی یعنی ، جسم پوشیده خدا .

چو نظر بمکار موسی کردم ، وتوکل به عشق عیسی کردم

شد سپس جگانه خسته ام آزاد

زین همه سنگینی گناهانم

شد سپس جسم مانده ام شب ادا

ز آن همه درد و رنج شب آلوده

آری نجات بود ، نجات ، خدا نجاتم داد

چون توکل به عشق او کردم من

*

*

*

او خدا بخود ، مرایا فته بود از آدم ، گنه کرد و برون شد از آدم
و چون آدم ، گسته شد را ببطه خدا با آدم

او خدا بود مرایا فته از عالم

جسم پوشیده و فدا کرد جاننش
تا همی صلح کند با آدم

وای من چه ببودم
بسته بند گناه ، ظلمت شام سیاه

آه و اکنون من چه هستم ای خدای
مخلوق تو ، فرزند تو

پیر ز روح فدوس تو
دارنده حیات جاودان

* * *
از هلن ، پروین

